

دفاع از پایان نامه دکتری پشت میله های زندان

چشم روشنی امروزان از دل زندانی در جایی شهر است. شاید با خودتان بگویید زندان چه چیزی دارد که بخواهد چشمان به آن خبر روشن شود؟! بگذارید از اینجا برایتان بگویم. بعضی ها تصورشان این است که مجرم ها در زندان با همه نوع آدم در ارتباط اند وفوت و فن های زیادی را در راه خلاف از یکدیگر می آموزند و به محض اینکه آزاد می شوند، حرف های تر و تاجر به بیشتر به سراغ جرم می روند. شاید تا حدودی حرفتان درست باشد. اما بدانید و آگاه باشید که خیلی از همین آدم هایی که سر از زندان در می آورند، پس از گذشت مدتی حسابی متحول می شوند. حالا پس ران به سنگ می خورد یا هر چی، به زندگی امیدوار می شوند؛ مانند مددجوی زندان رجایی شهر

درباره کتابخانه امیرحسین فردی که ویژگی های خاصی برای جذب کودک و بزرگسال دارد

پاتوقی برای زندگی با کتاب



روزنامه نگار فرزانه شهامت



دختر هاشش روز تأخیر دارند. در دو سالی که به اینجا رفت و آمد می کنند، دفعه اولشان است که بی نظمی می کنند. می گویند تقصیر سرمای سختی بود که نمی گذاشت از خانه بیرون بیایند. کتابدار با مادر این دو دختر بچه هماهنگ است. سه روز جریمه را به دلیل دشواری رفت و آمد در روزهای سرد گذشته، نادیده می گیرد و جریمه سه روز دیگر را در حسابشان ثبت می کند تا از همین حالا که کودک اند، معنی نظم و قانون مداری را متوجه شوند. مادر هم از دختر هایش می خواهد مسئولیت کارشان را خودشان به عهده بگیرند و هر کدام از پول توجیبی خودش، جریمه پانزده هزار تومانی را پرداخت کند. یکی از دخترها نقد پرداخت می کند و آن یکی باید پول هایش را جمع کند تا بتواند حسابش را صاف کند. اینجا در کتابخانه مردمی امیرحسین فردی، همه چیز با گفت و گو پیش می رود و رفتار با مراجعان، رویکرد تربیتی دارد؛ حتی جریمه ها.

● بیا عضو شو

اینجا حال همه خوب است، از مراجعانی که با ذوق لایه لای قفسه ها می چرخند و کتاب برمی دارند، تا آن هایی که برای ساعتی فراغت، میز بازی کرایه می کنند و حتی گلدان هایی که سرسبزی شان نشاطی دل چسب به فضای کتابخانه داده است. در گرمای خواستنی حاکم بر این فضا که بعید است فقط به خاطر آن تک بخاری گوشه کتابخانه باشد، آقای قمی رامی بینیم که مشغول تحویل کتاب و گفت و گو با کتابدار است؛ البته اگر دخترک سه ساله اش بگذارد. پاهای پدر راجسپیده است و به قفسه ای اشاره می کند که کارتن های رنگارنگ بازی ها در آن قرار دارد. کتابدار که جدی و مهربان است، می گوید این بازی ها مخصوص حضور در کتابخانه است. بابا به دختر وعده فردا را می دهد تا آرام شود، دستش را بدهد و با هم بروند بیرون.

انتهای کتابخانه، نزدیک سرسره و فضای کودکانه ای که مربوط به مهد کودک کتابخانه است، امیرحسام یازده ساله دارد. با وسواس کتاب ها را از داخل قفسه برمی دارد، ورق می زند و می گذارد سر جایش تا اینکه سرانجام به گزینه مطلوب می رسد. خانه شان را تازه آورده اند طبرسی شمالی و در همسایگی کتابخانه ساکن شده اند. بازبانی کودکانه، درست مثل خودش، از او می خواهیم که مشورت بدهد و بگوید آیا اینجا جای خوبی است و ارزش عضو شدن

خرماهای کاغذی

سرد بودن خاک و ازدل رفتن هرآنکه از دیده رفته است، نمی شود خیلی باور کرد. اگر این حرف ها راست بود، پس چرا هنوز هم مهر عزیزی را که دیگر در کنار ما نیستند، در دل داریم؟ چند روز، هفته، ماه یا سال از آخرین نفس هایشان می گذرد و یادشان که گذار آدم رادل تنگ می کند و «نکند» ها را به ذهن می آورد، نکند، نکند در سفر پر فراز آن دنیایی شان ره توشه کم آورده اند و به خیرات مانیا ز دارند، نکند فکر کنند که فراموششان کرده ایم، نکند... بلافاصله پس از این فکرها، نوبت «چه کار کنیم» ها و انتخاب کار خیر به نیت عزیزان از دست رفته می رسد. مثلاً یکی سراف صدقه به نیازمندان می رود و دیگری به سراغ نذری دادن به در و همسایه. برخی ها هم به سراغ نذرهای فرهنگی می روند، با این اعتقاد که اگر اجر این کارهای خیر کمتر شناخته شده بیشتر از دیگر کارهای خیر نباشد، کمتر هم نیست. یک نمونه اش همین برنامه کتابخانه امیرحسین فردی است که اسمش را گذاشته اند «پوش» «خرماهای کاغذی».

آن طور که از دست اندرکاران کتابخانه می شنویم، قصه پوش از این قرار است که افراد به نیت امواتشان مبالغ دل خواه را به شماره کارتی مشخص واریز می کنند و به تناسب آن مبلغ، یک یا چند جلد کتاب خوب خریده می شود. صفحه اول کتاب هم این عبارت مهر می شود: «خیرات کتاب، یادبود مرحوم... شادی و روح صلوات، با اینکه این پوش عمر چندانی ندارد، افراد زیادی حتی آن ها که عضو کتابخانه نیستند نیز در آن شرکت کرده اند. مثلاً فهمیه که نه فقط خودش، بلکه خانواده اش را هم به شرکت در این پوش

را دارد؟ با اطمینان می گوید که خیلی خوب است و آن قدر کتاب هایش جالب و قشنگ است که حتی خواسته است خواهر سه ساله اش را هم عضو کند، اما چون هنوز خیلی کوچک است و سواد ندارد، باید منتظر بماند تا بزرگ تر شود. بعد هم خیلی خودمانی، خیرخواهانه و با تأکید می گوید: بیا عضو شو!

● آنچه گذشت

به ساعت ۱۳:۳۰ و تعطیلی نوبت صبح که نزدیک می شویم، سرانجام کتابخانه خلوت می شود و می شود چند کلمه ای با مسئول داخلی کتابخانه صحبت کرد. اسمش علی قیاسی است، متولد ۱۳۷۱، عاشق کارهای فرهنگی، آن قدر که بی خیال ادامه تحصیل در رشته کامپیوتر شده و تمرکزش را روی دریای شیرین کتاب گذشته است.

از پیشینه کتابخانه ای که به الگویی جذاب برای شکل های مردمی در استان های گوناگون تبدیل شده است، می گذریم، از ده پانزده سال پیش زمانی که کتابخانه این روزهای امیرحسین فردی وجود خارجی نداشت و همه چیز در حد کتاب هایی بود که در قفسه های شیبستان مسجدالرضا^(ع) در طبرسی شمالی ۷ جاخوش کرده بودند. بعدها مغازه ای در همان نزدیکی کرایه شد و کارتن های موز، نقش قفسه های کتاب را به عهده گرفتند. این رفت و برگشت و انتقال کتابخانه ادامه داشت تا سال ۱۳۹۲ و افتتاح رسمی کتابخانه در مغازه ای کرایه ای

که با حضور مسئولان زندان و پنج نفر از استادان دانشگاه از رساله دکتری اش دفاع کرد. این مددجو دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه علوم بهزیستی و توان بخشی تهران در رشته سلامت و رفاه اجتماعی است که امکان ادامه تحصیل در زندان برایش فراهم شد. مدیر زندان رجایی شهر کرج گفته است: «با ایجاد زیرساخت های لازم و تأمین ابزار و تجهیزات لازم، امکان تحصیل در مدت حبس برای همه مددجویان علاقه مند به ادامه تحصیل به کوشش واحدهایی در زندان رجایی شهر فراهم شده است.» هم اکنون یازده نفر از مددجویان رجایی شهر در مقطع کارشناسی حسابداری و دو نفر در مقطع کارشناسی ارشد عمران و حقوق بین الملل در حال تحصیل هستند.



بود. دوم تأمین هزینه هایی بود که اشاره شد. ماهیج وابستگی رسمی مالی به ادارات و سازمان هانداریم. سوم شکل رفتار و ارتباط کارکنان با مردم است که با کارمندی خیلی فرق دارد. دیدید نوجوانی را که آمد داخل کتابخانه، با اسم کوچک (علی) صدا زدیم؟ کتابدار اینجا با مراجعان ارتباط می گیرد، دوست می شود. کتاب معرفی می کند و یکی از آن ها می شود.

او به مشارکت فکری مردم در انتخاب منابع کتابخانه اشاره می کند و می گوید: «در کارهای کتابداری هم از مردم کمک می گیرم. برخی اعضا می پرسند چطور می توانیم یکی دوساعتی کمکتان کنیم؟ به طور مثال برچسب های آماده کتاب ها

را نشانسان می دهم و می خواهم این ها را بچسبانند. هفته پیش یکی آمد و این سؤال را پرسید، او از برنامه های جانبی کتابخانه مثل پاتوق ها، دوره قصه های قرآنی و... را مثال می زند که تلاش می شود اعضای کتابخانه، خودشان درگیر اجرای آن شوند.

این ها نهایت مردمی بودن کتابخانه است؟ پاسخ قیاسی به سؤالی که هنوز مطرحش نکرده ایم، حکایت از پویایی کتابخانه و روزهای روشن تر پیش رو دارد، نه، هنوز خیلی جای کار داریم،

آمار



فعالیت های جانبی

صندوق کتاب: امانت کتاب های بر تعداد به تشکیل های مردمی برای برگزاری مسابقات

مهد کتاب: ایجاد کودکستان در فضای کتابخانه

دوره می ماهانه دانش آموزان ابتدایی (قصه و بازی های قرآنی)

نشانی در شبکه های اجتماعی:

@ostadfardilib

شماره تماس:

۰۵۱-۳۲۱۴۷۴۴۸

رتبه نخست گردش کتاب به نسبت تعداد اعضا در بین کتابخانه های مشارکتی کشور (۱۳۹۵)

عکس خبر

